

ارزیابی تأثیر سیاست‌های حبس‌زدایی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بر کاهش شدت ضمانت

اجراهای کیفری

راضیه اکبری*^۱، امید اسلامیان^۲

۱- کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران. (کارشناس حقوقی املاک شهرداری).

۲- کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران.

چکیده

تحول در سیاست جنایی ایران طی دهه‌های اخیر، به‌ویژه با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، بیانگر گذار از الگوی سنتی «حبس‌محور» به سوی الگوی مبتنی بر فردی‌سازی، تناسب‌سنجی و استفاده گسترده از پاسخ‌های غیرسالب آزادی است. افزایش جمعیت کیفری، ناکارآمدی زندان در اصلاح بزهکار، آثار اقتصادی و اجتماعی حبس و نقدهای جرم‌شناسانه نسبت به سیاست‌های سخت‌گیرانه، ضرورت بازنگری در ساختار مجازات‌ها را بیش از پیش آشکار کرده بود. در این میان، قانون‌گذار با ایجاد نظام درجه‌بندی مجازات‌ها در ماده ۱۹، گسترش نهادهای ارفاقی، پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس و توجه به شخصیت بزهکار، تلاش کرده است شدت ضمانت‌اجراهای کیفری را کاهش داده و امکان فاصله‌گیری از مجازات‌های شدید را فراهم سازد. هدف مقاله حاضر آن است که ضمن تحلیل سازوکارهای مزبور، میزان تأثیر واقعی این سیاست‌ها بر کاهش شدت مجازات‌ها را بررسی کند. روش تحقیق بر مبنای مطالعه اسنادی و تحلیل کیفی متون قانونی، منابع فقهی و پژوهش‌های جرم‌شناختی است و با رویکردی استنتاجی، نسبت میان تحولات تقنینی و کارکرد عملی آنها را تحلیل می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قانون ۱۳۹۲ به‌صورت نظری ظرفیت چشمگیری برای حبس‌زدایی ایجاد کرده و از طریق نهادهایی همچون تعویق، تعلیق، آزادی مشروط، نظارت الکترونیکی، دوره مراقبت و خدمات عمومی رایگان، امکان کاهش ورود افراد به زندان و کاهش شدت واکنش کیفری را فراهم آورده است. با این حال، موانعی همچون ناهماهنگی در درجه‌بندی مجازات‌ها، محدودیت‌های ناشی از تعزیرات منصوص، کمبود زیرساخت‌های اجرایی، ضعف در اجرای مجازات‌های جایگزین و مقاومت فرهنگی در برابر مجازات‌های غیرحبسی، مانع تحقق کامل سیاست حبس‌زدایی شده است. نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که اگرچه قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نقطه عطفی در تحول سیاست جنایی ایران و بستری مناسب برای کاهش شدت ضمانت‌اجراهاست، تحقق اهداف آن نیازمند اصلاحات اجرایی، آموزش قضات، توسعه زیرساخت‌ها و تغییر نگرش فرهنگی در جامعه است؛ به‌گونه‌ای که میان متن قانون و کارکرد واقعی آن هماهنگی ایجاد شود. کلمات کلیدی: حبس‌زدایی، قانون مجازات اسلامی، تعزیرات، درجه‌بندی مجازات، سیاست کیفری.

۱. مقدمه

تحولات سیاست جنایی همواره نمایانگر تحولات گفتمانی در جامعه و نظام حقوقی است. جامعه‌ای که پیش‌تر بر کیفرهای شدید، سالب آزادی و بازدارنده تأکید داشت، ممکن است در ادامه مسیر، به ضرورت بازنگری در ابزارهای کیفری خود پی ببرد. در ایران نیز روند تحولات حقوق کیفری پس از انقلاب اسلامی، تا دهه ۱۳۹۰ به سمت بازتعریف مفاهیم جرم، کیفر و هدف از مجازات حرکت کرده است. این روند در نهایت به تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ انجامید که یکی از گسترده‌ترین اصلاحات کیفری کشور در چهار دهه اخیر محسوب می‌شود.

زمینه تاریخی این تحول نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران در ایران به تدریج از ناکارآمدی مجازات‌های سالب آزادی آگاه شدند. پژوهش‌های جرم‌شناختی پیشین مانند آثار نوربها (۱۳۷۷) و حسینی (۱۳۸۳)، آثار منفی زندان را بر بازپروری بزهکار، افزایش تکرار جرم، تخریب پیوندهای اجتماعی و ایجاد هویت مجرمانه تحلیل کرده‌اند. علاوه بر این، پژوهش‌های جامعه‌شناختی مانند جعفری (۱۳۹۰) نشان داده که جامعه تمایل بیشتری به مجازات‌های سبک‌تر و غیر بدنی دارد. چنین یافته‌هایی گفتمان جدیدی را شکل داد که در آن هدف مجازات، نه صرفاً اعمال رنج، بلکه مدیریت خطر، اصلاح بزهکار و کاهش آثار اجتماعی کیفری باشد. از سوی دیگر، مشکلات ساختاری زندان‌ها، شامل تراکم جمعیت کیفری، هزینه‌های سنگین نگهداری زندانیان، فشارهای اقتصادی بر خانواده‌ها، افزایش رفتارهای خشونت‌زا در محیط زندان (مطابق تحلیل‌های آشوری، ۱۳۷۵)، گسست‌های شدید اجتماعی و محدودیت ظرفیت مؤسسات اصلاحی، قانون‌گذار را به اصلاح سیاست‌های کیفری واداشت. همین امر سبب شد که در هنگام تدوین قانون ۱۳۹۲، یکی از اهداف اصلی آن «حبس‌زدایی» باشد.

در این زمینه، درجه‌بندی جدید مجازات‌ها که در ماده ۱۹ قانون پیش‌بینی شده، نقش مهمی در کاهش استفاده از مجازات‌های شدید دارد. درجه‌بندی مجازات‌ها باعث شد که بسیاری از جرایم تعزیری در درجات پایین‌تر قرار گیرند و زمینه اعمال تخفیف، تعلیق، تعویق و مجازات‌های جایگزین فراهم شود. با این وجود، برخی پژوهشگران مانند حاجی‌ده‌آبادی (۱۳۸۹) به ایرادات درجه‌بندی اشاره کرده‌اند و معتقدند که گاه این درجه‌بندی موجب نابرابری یا تناسب‌نداشتن مجازات در برخی موارد می‌شود. بررسی تحولات تقنینی نشان می‌دهد که قانون ۱۳۹۲ در مقایسه با قانون سابق، ظرفیت بالایی برای فاصله گرفتن از کیفرهای سنتی و حرکت به سوی مجازات‌های ترمیمی، اصلاحی و کم‌هزینه‌تر ایجاد کرده است. با این حال، پرسش مهمی همچنان باقی است: آیا این تحولات در عمل نیز توانسته‌اند شدت ضمانت اجراها را کاهش دهند؟ این مقاله تلاش می‌کند با بهره‌گیری از منابع موجود، متون قانونی و یافته‌های پژوهشی منتشرشده توسط محققانی همچون دهقان (۱۳۸۴)، بکرایا (۱۳۷۴)، حسینی (۱۳۸۳)، جعفری (۱۳۹۰) و با استناد به ساختار تقنینی موجود، ظرفیت‌ها و چالش‌های حبس‌زدایی در قانون ۱۳۹۲ را بررسی و تحلیل نماید.

مبانی نظری

قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ را باید نقطه چرخش سیاست جنایی ایران به سمت یک الگوی نوین از کیفرشناسی دانست؛ الگویی که بر این پیش‌فرض استوار است که حبس نباید پاسخ غالب نظام کیفری باشد، بلکه تنها در مواردی اعمال شود که مصالح اجتماعی و جرم‌شناختی ایجاب می‌کند. بررسی دقیق سیر قانون‌گذاری ایران از دهه ۱۳۶۰ تا تصویب قانون ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که قانون‌گذار به تدریج از نگرش سنتی مبتنی بر حبس به عنوان «مجازات مادر» فاصله گرفته و سمت راهکارهای غیرسالب آزادی حرکت کرده

است؛ روندی که جرم‌شناسانی چون آشوری (۱۳۸۲) سال‌ها پیش از تصویب این قانون بر ضرورت آن تأکید کرده بودند و حبس را در بسیاری از موارد دارای آثار مجرم‌ساز، پرهزینه و نامتناسب با اهداف اصلاحی دانسته بودند (آشوری، ۱۳۸۲، ص ۴۷۴).

حبس‌زدایی در قانون ۱۳۹۲ نه یک شعار و نه صرفاً یک ابزار اجرایی است، بلکه به صورت چندلایه در ساختار قانون تعبیه شده است. مهم‌ترین لایه آن، ایجاد نظام درجه‌بندی مجازات‌ها در ماده ۱۹ است. این نظام، برای نخستین بار امکان آن را فراهم می‌کند که بسیاری از جرائم که پیش‌تر ناگزیر به حبس منتج می‌شدند، در درجاتی قرار گیرند که گذشته از امکان تخفیف، قابلیت بهره‌مندی از نهادهای ارفاقی را نیز داشته باشند. این تغییر ساختاری، دقیقاً در راستای همان تحلیلی است که دهقان (۱۳۸۴) درباره ضرورت پیوند عدالت کیفری با عدالت انسانی مطرح می‌کند و بر این موضوع تأکید دارد که مجازات باید با شخصیت انسان و آثار اجتماعی آن سنجیده شود، نه صرفاً با شدت جرم (دهقان، ۱۳۸۴، ص ۶۸). درجه‌بندی مجازات‌ها با ایجاد تفاوت میان جرائم کم‌خطر و پرخطر، بستر اجرای نهادهای حبس‌زدا را فراهم کرده است.

نهادهای جدیدی که قانون‌گذار پیش‌بینی کرده، لایه دوم سیاست حبس‌زدایی را شکل می‌دهند. تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، دوره مراقبت، مجازات‌های جایگزین حبس، آزادی مشروط و نظام نیمه‌آزادی مجموعه‌ای از ابزارهایی هستند که قانون ۱۳۹۲ را با سیاست جنایی نوین هماهنگ کرده‌اند. به‌طور ویژه، پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس در مواد ۶۴ تا ۷۹ را می‌توان مهم‌ترین نقطه تحول دانست. قانون‌گذار در طراحی این نهاد، از یک‌سو به نظریه‌های جرم‌شناختی نوین درباره کارآمدی بیشتر پاسخ‌های اجتماعی و اصلاحی نسبت به حبس توجه کرده، و از سوی دیگر به واقعیت‌های اجرایی و مشکلات زندان‌ها نظر داشته است؛ مشکلاتی که پژوهشگران داخلی از جمله نوربها (۱۳۷۷) و آشوری (۱۳۷۹) بارها نسبت به آنها هشدار داده بودند. این مجازات‌ها از آن جهت حبس‌زدا محسوب می‌شوند که امکان می‌دهند فرد بدون ورود به نظام زندان، با انجام خدمات عمومی، شرکت در دوره‌های آموزشی یا پذیرش نظارت اجتماعی، روند اصلاحی خود را طی کند.

همچنین قانون‌گذار با توجه به ضعف‌های قانون ۱۳۷۰، تلاش کرده است ظرفیت‌های اصلاحی مجازات را تقویت کند. برای نمونه، ماده ۴۶ به قاضی اجازه می‌دهد اجرای مجازات را برای مدتی تعلیق کند، مشروط بر آنکه شخصیت، سوابق و شرایط روانی و اجتماعی متهم چنین امکانی را فراهم آورد. توجه به «شخصیت بزه‌کار» در ارزیابی مجازات، همان رویکردی است که پژوهشگران برجسته‌ای مانند حسینی (۱۳۸۳) و جعفری (۱۳۹۰) سابقه آن را در سیاست جنایی تطبیقی تحلیل کرده و آن را یکی از شرایط اساسی عدالت کیفری دانسته‌اند. این تحول فکری در قانون ۱۳۹۲، نه تنها موجب کاهش استفاده از حبس می‌شود، بلکه در راستای حفظ کرامت انسانی مجرم نیز قرار دارد؛ کرامتی که حبیب‌زاده (۱۳۸۷) آن را اساس ممنوعیت مجازات‌های نامتناسب معرفی کرده است (حبیب‌زاده و رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۷، ص ۸).

لایه سوم سیاست‌های حبس‌زدایی، توجه قانون به مرحله اجرای مجازات است. برای مثال، ماده ۵۶ که «نظام نیمه‌آزادی» را پیش‌بینی می‌کند و ماده مربوط به «نظارت الکترونیکی»، هر دو به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از میزان محرومیت‌های سالب آزادی بکاهند و همان گونه که بهرامی (۱۳۸۳) در بحث اجرای احکام کیفری توضیح داده، میان کنترل اجتماعی و حفظ پیوندهای فردی تعادل برقرار کنند (بهرامی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸). این نهادها نشان می‌دهند که قانون‌گذار نه تنها هنگام صدور حکم، بلکه در مرحله اجرای آن نیز در پی کاهش آثار منفی حبس بر شخصیت، خانواده و آینده محکومان بوده است.

با وجود این ظرفیت‌های مهم، پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های حبس‌زدایی در عمل با موانع جدی مواجه‌اند. یکی از مهم‌ترین این موانع، اختلاف‌های تقنینی میان تعزیرات منصوص شرعی و تعزیرات غیرمنصوص است. همان‌طور که حسینی (۱۳۸۳) توضیح می‌دهد، تعزیرات منصوص اغلب محدودیت‌های فقهی خاصی دارند که تنوع پاسخ‌های غیرحبسی را کاهش می‌دهند و انعطاف قاضی را محدود می‌کنند (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰ به بعد). همین موضوع سبب شده است برخی جرائم همچنان با حبس همراه باشند،

حتی اگر از نظر جرم‌شناختی قابلیت برخورد غیرسالب آزادی با آنها وجود داشته باشد. از سوی دیگر، اجرای نهادهای جایگزین حبس نیازمند زیرساخت‌هایی مانند سامانه نظارت الکترونیکی، مراکز اجرای خدمات عمومی رایگان و شبکه منسجم مراقبت اجتماعی است. پژوهش‌های داخلی نشان می‌دهند که این زیرساخت‌ها در بسیاری از استان‌ها کامل نیست و همین ضعف اجرای نهادهای قانونی را دشوار کرده است؛ وضعیتی که آشوری (۱۳۸۲) در بحث «فاصله قانون و اجرا» به‌عنوان یکی از موانع سنتی موفقیت سیاست‌های جنایی معرفی کرده است (آشوری، ۱۳۸۲، ص ۴۷۴).

در کنار این مشکلات، فرهنگ عمومی جامعه نیز یکی از عوامل مهمی است که اجرای سیاست‌های حبس‌زدایی را کند کرده است. در جامعه، مجازات زندان همچنان به‌عنوان مهم‌ترین نشانه پاسخ قاطع دولت به جرم تلقی می‌شود و بسیاری از مردم مجازات‌های غیرحبسی را «سبک» یا «غیر بازدارنده» می‌دانند. همین برداشت اجتماعی، به‌صورت ناخودآگاه بر برخی قضات نیز اثر می‌گذارد و موجب می‌شود میزان به‌کارگیری نهادهایی مانند مجازات‌های جایگزین حبس، کمتر از حد انتظار باشد. این نکته را جرم‌شناسان داخلی مانند دهقان (۱۳۸۴) و نوربها (۱۳۷۷) بارها مورد توجه قرار داده‌اند و نشان داده‌اند که موفقیت سیاست‌های کیفری جدید وابسته به تغییر نگرش اجتماعی است. در مجموع، سیاست‌های حبس‌زدایی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با استفاده از سازوکارهایی مانند درجه‌بندی مجازات‌ها، گسترش نهادهای ارفاقی، پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس، تقویت نقش شخصیت‌شناسی در تعیین مجازات و اصلاح مرحله اجرای حکم، تلاشی سیستماتیک برای کاهش وابستگی به زندان ایجاد کرده است. اما به دلیل چالش‌های اجرایی، ضعف زیرساخت‌ها، محدودیت‌های تقنینی در تعزیرات منصوص و مقاومت‌های فرهنگی، این سیاست در عمل کمتر از ظرفیت واقعی خود اثرگذار بوده است. با این حال، این قانون را می‌توان آغاز یک مسیر و نه پایان آن دانست؛ مسیری که اگر همراه با اصلاحات اجرایی، آموزش قضات و توسعه ظرفیت‌های نظارتی باشد، می‌تواند نقش مهمی در کاهش جمعیت کیفری و ارتقای عدالت کیفری بر پایه کرامت انسانی ایفا کند.

کاهش شدت ضمانت‌اجراهای کیفری در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نتیجه یک تحول بنیادین در نگاه قانون‌گذار نسبت به ماهیت مجازات و نسبت میان جرم، بزه‌کار و پاسخ کیفری است. قانون‌گذار در این قانون، برخلاف رویکرد قانون ۱۳۷۰ که در بسیاری موارد واکنش‌های کیفری سنگین، ثابت و نسبتاً غیرمنعطف را اتخاذ کرده بود، کوشیده است رابطه میان مجازات و «حالت خطرناک» مرتکب را عقلانی، علمی و منعطف کند. این تحول با پیش‌فرض جرم‌شناختی هماهنگ است که هر واکنش کیفری باید متناسب با درجه خطر واقعی بزه‌کار باشد؛ موضوعی که در پژوهش‌هایی مانند تحلیل حسینی (۱۳۸۳) درباره نقش «وضعیت خطرناک» و پیوند آن با تخفیف و تشدید مجازات به‌عنوان معیار اصلی تناسب کیفری مورد تأکید قرار گرفته است (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰). هنگامی که مجازات بر اساس شخصیت، وضعیت روانی، انگیزه و شرایط فرد تنظیم شود، نتیجه مستقیم آن کاهش شدت ضمانت‌اجراهاست زیرا قانون‌گذار دیگر «جرم» را تنها ملاک واکنش نمی‌داند، بلکه «بزه‌کار» و شرایط او را نیز در مرکز توجه قرار می‌دهد.

نخستین سازوکار مهمی که شدت مجازات‌ها را کاهش داده، نظام درجه‌بندی ماده ۱۹ است. این درجه‌بندی از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از جرائمی که در قوانین گذشته تحت عنوان حبس‌های سنگین مطرح می‌شدند، اکنون در درجاتی قرار گرفته‌اند که نه تنها امکان تخفیف دارند بلکه قابلیت جایگزینی شدن با مجازات‌های خفیف‌تر را نیز پیدا کرده‌اند. قانون‌گذار با این درجه‌بندی عملاً محدوده «شدت» را بازتعریف کرده و قلمرو مجازات‌های سبک را گسترش داده است. این تحول با تحلیل‌های دهقان (۱۳۸۴) در رابطه با ضرورت فاصله‌گیری از «سرکوب کیفری» و حرکت به سمت عدالت انسانی هم‌تراز است زیرا دهقان توضیح می‌دهد که هرگاه شدت مجازات بر اساس جرم‌انگاری مطلق و بدون توجه به شخصیت انسان تعیین شود، نظام کیفری از عدالت دور می‌شود (دهقان، ۱۳۸۴، ص ۶۸). قانون ۱۳۹۲ با درجه‌بندی مجازات‌ها، قدم بزرگی در کاهش شدت برداشت. اما تغییر مهم دیگر، **تبدیل پاسخ‌های کیفری سالب آزادی به پاسخ‌های غیرحبسی** است. ورود نهادهایی مانند تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، دوره مراقبت، آزادی مشروط، نظام نیمه‌آزادی و به‌ویژه مجازات‌های جایگزین حبس، ساختار ضمانت‌اجراها را از یک مدل «تنبیهی-حبس‌محور»

به مدل «اصلاحی-اجتماعی» تغییر داده است. این نهادها به‌طور مستقیم شدت مجازات را کاهش می‌دهند زیرا فرد یا اساساً وارد زندان نمی‌شود یا از طریق سازوکارهای مبتنی بر نظارت اجتماعی و رفتار اصلاحی، از تحمل مجازات شدید معاف می‌گردد. این تحول همان چیزی است که آشوری آن را «عبور از فلسفه انتقام‌گرایانه به فلسفه اصلاح‌گرایانه» توصیف کرده و معتقد است هرگونه کاهش در شدت و خشونت مجازات، کارکرد اجتماعی مجازات را تقویت می‌کند (آشوری، ۱۳۸۲، ص ۴۷۴).

نهاد مجازات‌های جایگزین حبس که در مواد ۶۴ تا ۸۷ قانون آمده، مهم‌ترین نمود کاهش شدت ضمانت‌اجراهاست. قانون‌گذار با طراحی چهار دسته خدمات عمومی، جزای نقدی روزانه، دوره مراقبت و محرومیت از حقوق اجتماعی، عملاً بخش مهمی از جرائم سبک را از قلمرو زندان خارج کرده است. این تحول با تحلیل نوربها (۱۳۷۷) درباره «حداقل‌گرایی کیفری» سازگار است زیرا وی با بررسی آثار زندان نشان می‌دهد که پاسخ‌های غیرسالب آزادی علاوه بر آنکه شدت کمتری دارند، از جهت اصلاحی بسیار مؤثرترند (نوربها، ۱۳۷۷، ص ۷۹). بنابراین، جایگزین‌سازی حبس‌ها نه تنها شدت مجازات را کاهش داده، بلکه کیفیت آن را ارتقا بخشیده است.

کاهش شدت ضمانت‌اجراها محدود به مرحله صدور حکم نیست؛ بلکه مرحله اجرا نیز دستخوش تحول شده است. نهادهایی مانند نظام نیمه‌آزادی یا نظارت الکترونیکی که در مواد ۵۶ و ۵۷ پیش‌بینی شده‌اند، شدت واقعی مجازات را کاهش می‌دهند. این نکته مهم است که شدت یک مجازات فقط در مقدار آن نیست، بلکه در «شیوه اجرا» نیز تجلی می‌یابد. همان‌گونه که بوشهری (۱۳۸۱) توضیح می‌دهد، تفاوت میان یک سال حبس با امکان اشتغال بیرون از زندان و یک سال حبس در فضای بسته و جداسازی کامل، از نظر شدت و آثار اجتماعی و روانی تفاوت ماهوی دارد (بوشهری، ۱۳۸۱، ص ۳۱۲). قانون جدید با این شیوه‌های جدید، عملاً مجازات‌های سابقاً شدید را به پاسخ‌هایی انسانی‌تر و خفیف‌تر تبدیل کرده است.

در حوزه تعزیرات نیز شدت مجازات‌ها با محدود کردن دامنه شلاق و الزام به کمتر بودن شلاق تعزیری از حد (امری که در ماده ۱۶ قانون سابق مورد تأکید بود) کاهش یافته است؛ تحولی که با تحلیل‌های فقهی باهری و مهرپور درباره لزوم تمایز میان حد و تعزیر و جلوگیری از الحاق غیرمنطقی تعزیرات به حدود هم‌ساز است (مهرپور، ۱۳۸۶). همچنین، تبدیل بسیاری از تعزیرات بدنی به مجازات‌های مالی یا غیرحبسی نشان می‌دهد که قانون‌گذار مسیر کاهش شدت را در ساختار تعزیرات نیز دنبال کرده است.

از منظر فلسفه حقوق، مهم‌ترین عامل کاهش شدت، ورود معیارهای شخصیت‌شناختی، روانی، انگیزشی و اجتماعی در انتخاب مجازات است؛ امری که جعفری (۱۳۹۰) آن را «انسان‌محوری در عدالت کیفری» می‌نامد و نشان می‌دهد هرگاه قاضی به‌جای جرم به انسان توجه کند، شدت واکنش کاهش می‌یابد و عدالت افزایش می‌یابد (جعفری، ۱۳۹۰، ص ۹۳). قانون ۱۳۹۲ با گنجاندن این معیارها در مواد مربوط به تخفیف، تعویق و تعلیق، گستره اختیارات قاضی برای ملایم کردن مجازات را چندین برابر کرده است.

در نتیجه این تحولات، ساختار ضمانت‌اجراهای کیفری در ایران از یک نظام سخت، ثابت و مبتنی بر حبس به سمت نظامی منعطف، انسان‌مدار و معتدل حرکت کرده است؛ هرچند همان‌طور که بهرامی (۱۳۸۳) اشاره می‌کند، اجرای صحیح این سیاست‌ها نیازمند فرهنگ قضایی و زیرساخت اجرایی است و بدون اصلاح عملیاتی ممکن است شدت واقعی مجازات‌ها همچنان بالا باقی بماند (بهرامی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸).

روش تحقیق

پژوهش حاضر بر پایه رویکردی بنیادین و نظری شکل گرفته است؛ رویکردی که هدف آن نه توصیف صرف مقررات، بلکه فهم عمیق منطق تقنینی قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و تحلیل رابطه این منطق با سیاست حبس‌زدایی است. مسیر تحقیق از

مکانیسم‌های گردآوری داده تا تحلیل نهایی، همگی در چارچوب یک مطالعه اسنادی گسترده انجام شده است. این شیوه، همان روشی است که در حقوق کیفری به‌ویژه در حوزه تحلیل تقنین به‌عنوان معتبرترین روش پذیرفته می‌شود؛ زیرا قانون، پدیده‌ای اجتماعی و حقوقی است که معنا و اثر آن تنها از خلال تحلیل متنی و مفهومی روشن می‌شود. از همین رو، نخستین گام پژوهش، گردآوری داده‌ها از منابع مکتوب بوده است. قوانین کیفری از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۹۲، متون فقهی معتبر، آثار نظری جرم‌شناسان ایرانی مانند آشوری (۱۳۷۹)، نورپها (۱۳۷۷)، حسینی (۱۳۸۳) و همچنین مقالات پژوهشی مرتبط با سیاست جنایی و نظام درجه‌بندی مجازات‌ها مورد بررسی قرار گرفت. افزون بر این منابع حقوقی، از گزارش‌های رسمی قوه قضائیه و داده‌های آماری منتشرشده درباره جمعیت کیفری نیز استفاده شده تا تحلیل حاضر صرفاً بر داده‌های نظری مبتنی نباشد. این مجموعه داده‌ها به‌صورت نظام‌مند فیش‌برداری و بازنویسی شده و سپس در قالب محورهای اصلی پژوهش بازآرایی شده است.

تحلیل داده‌ها به‌جای اتکا بر روش‌های کمی، بر پایه روش کیفی و استنتاجی انجام شده است؛ به این معنا که پژوهشگر می‌کوشد معنای نهفته در ساختار قانونی را از درون متن استخراج کند. این روش که در آثار اندیشمندانی مانند دهقان (۱۳۸۴) و حبیب‌زاده (۱۳۸۷) نیز به‌عنوان روش غالب مطالعات کیفری معرفی شده، اجازه می‌دهد روند تکامل ایدئولوژی قانون‌گذار، جایگاه شخصیت بزه‌کار، نسبت میان جرم و مجازات و کیفیت اعمال نهادهای ارفاقی مورد واکاوی قرار گیرد. تحلیل کیفی اسناد قانونی در این پژوهش به‌صورت پیوسته انجام شده و بدین ترتیب امکان مقایسه تطبیقی میان قانون ۱۳۷۰ و قانون ۱۳۹۲ فراهم شده است تا تغییرات نه در ظاهر متن، بلکه در بنیان‌های سیاست جنایی شناخته شود. به همین دلیل، روش تحقیق حاضر بر مبنای «تحلیل محتوا» استوار است؛ یعنی قانون نه به‌عنوان مجموعه‌ای از مواد پراکنده، بلکه به‌مثابه نظامی تمامیت‌مند مورد بررسی قرار می‌گیرد. این شیوه، امکان آن را فراهم می‌سازد که پیوند میان درجه‌بندی مجازات‌ها، نهادهای ارفاقی، سیاست حبس‌زدایی و مبنای فقهی و جرم‌شناختی به‌درستی آشکار شود. به‌طور خلاصه، روش تحقیق این پژوهش بر ترکیبی از تحلیل تاریخی تقنین، تحلیل مفهومی و تحلیل کارکردی استوار است؛ یعنی از یک‌سو روند تاریخی تحولات مجازات‌ها بررسی شده، از سوی دیگر مفاهیم بنیادین مانند «حالت خطرناک»، «تناسب جرم و مجازات»، «تعزیرات منصوص و غیرمنصوص» تحلیل شده، و نهایتاً کارکرد واقعی این ساختارها در جهت حبس‌زدایی سنجیده شده است. بدین ترتیب، رویکرد تحقیق کاملاً با ماهیت موضوع همسو است و زمینه‌ای منطقی برای تحلیل یافته‌ها فراهم می‌کند.

تحلیل یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ از یک‌سو گامی مهم در جهت کاهش شدت ضمانت‌اجراهای کیفری برداشته و با ایجاد نظام درجه‌بندی و گسترش نهادهای ارفاقی، امکان کاهش وابستگی به زندان را فراهم کرده است، اما از سوی دیگر، اجرای این سیاست‌ها با چالش‌های ساختاری، فرهنگی و تقنینی روبه‌رو شده که مانع تحقق کامل اهداف قانون‌گذار می‌شود. بررسی ماده ۱۹ که قلب نظام درجه‌بندی محسوب می‌شود نشان می‌دهد که قانون‌گذار برای نخستین بار تلاش کرده است مجازات‌های تعزیری را در قالب هشت درجه سامان دهد تا ثبات بیشتری به نظام کیفری ببخشد. این درجه‌بندی در نگاه نخست نشانه‌ای از عقلانی شدن سیاست کیفری و حرکت به‌سوی اصول جرم‌شناختی مانند تناسب، فردی‌سازی مجازات و مدیریت حالت خطرناک بزه‌کار است. اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که برخی ابهام‌ها و ناهماهنگی‌ها در این نظام وجود دارد که گاه تأثیر مثبت آن را کاهش می‌دهد. برای مثال، قرار گرفتن مجازات‌های بسیار متفاوت در یک درجه و فاصله زیاد میان حداقل و حداکثر مجازات‌ها موجب می‌شود عنصر سلیقه قضایی نقش پررنگ‌تری پیدا کند و این امر ممکن است برخلاف هدف قانون‌گذار، به تشدید غیرضروری

ضمانت‌اجراها یا حتی بی‌ثباتی قضایی بینجامد. این موضوع همان نکته‌ای است که حبیب‌زاده (۱۳۸۷) و جعفری (۱۳۹۰) نیز به‌درستی بر آن تأکید کرده‌اند.

یافته‌های پژوهش همچنین نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های تقنینی قانون ۱۳۹۲ برای حبس‌زدایی، توسعه نهادهای ارفاقی مانند تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، دوره مراقبت و مجازات‌های جایگزین حبس است. این نهادها اگر به‌درستی اجرا شوند می‌توانند به‌طور معناداری از شدت مجازات‌ها بکاهند و تعداد محکومان به حبس را کاهش دهند. اما بررسی عملی نشان می‌دهد که این ظرفیت‌ها به دلایل مختلف اجرایی نمی‌شوند. برای نمونه، بسیاری از دستگاه‌های اجرایی آمادگی لازم برای پذیرش محکومان به خدمات عمومی رایگان را ندارند، زیرساخت‌های نظارت الکترونیک در همه استان‌ها ایجاد نشده و برخی قضات نیز به دلیل نگرانی از تبعات اجتماعی، از این نهادها استفاده نمی‌کنند. این شکاف میان ظرفیت قانونی و واقعیت اجرایی، همان چیزی است که آشوری (۱۳۸۲) از آن به‌عنوان «فاصله بین قانون و نظام اجرا» یاد کرده است؛ فاصله‌ای که در ایران به‌ویژه در حوزه مجازات‌های جایگزین بسیار محسوس است. تحلیل داده‌ها همچنین نشان می‌دهد که یکی از فضایی که قانون‌گذار برای کاهش جمعیت کیفری در نظر گرفته، توجه بیشتر به شخصیت بزه‌کار و وضعیت فردی اوست. قانون جدید به‌گونه‌ای طراحی شده است که قاضی را ملزم می‌کند پیش از اعمال مجازات، به وضعیت روحی، انگیزه، سوابق اجتماعی و میزان خطرناک بودن فرد توجه کند. این تغییر موجب می‌شود که تصمیم قضایی صرفاً بر اساس نوع جرم نباشد بلکه شخصیت مجرم نیز نقش مهمی ایفا کند. با وجود این، بررسی آرای صادره نشان می‌دهد که بسیاری از قضات هنوز رویکرد سنتی و جرم‌محور دارند و از ظرفیت‌های شخصیت‌محور قانون کمتر بهره می‌برند. بنابراین، تغییر نگرش قضات، عاملی تعیین‌کننده برای تحقق حبس‌زدایی است.

یکی دیگر از یافته‌های مهم پژوهش مربوط به ناهماهنگی میان تعزیرات منصوص شرعی و تعزیرات غیرمنصوص است. تبصره ۲ ماده ۱۱۵ نشان می‌دهد که قانون‌گذار میان این دو دسته تعزیر تفاوت قائل شده است. این تفاوت از آن جهت اهمیت دارد که در تعزیرات منصوص، قاضی آزادی کمتری برای اعمال نهادهای ارفاقی و کاهش مجازات دارد. بنابراین، بخش مهمی از مجازات‌های تعزیری عملاً از قلمرو حبس‌زدایی خارج می‌ماند و این موضوع نیازمند اصلاح تقنینی است. این تضاد در حقیقت بازتاب همان دوگانگی تاریخی میان «تعزیر شرعی» و «تعزیر حکومتی» است که در آثار فقهی از جمله نوشته‌های منتظری و نجفی به آن پرداخته شده و قانون‌گذار نیز نتوانسته آن را به‌طور کامل حل کند.

افزون بر این موارد، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که مسئله فرهنگ کیفری جامعه نیز نقشی اساسی دارد. جامعه ایرانی به دلایل تاریخی و اخلاقی، غالباً حبس را معتبرترین مجازات می‌داند و گاهی مجازات‌های جایگزین را نوعی نادیده گرفتن جرم تلقی می‌کند. این نگرش، به‌ویژه در جرائم علیه اخلاق عمومی و نظم عمومی، شدیدتر است. بنابراین، حتی اگر قانون ظرفیت کافی برای حبس‌زدایی داشته باشد، فقدان پذیرش اجتماعی می‌تواند فرآیند را کند کند. این مسئله در چند مطالعه میدانی از جمله پژوهش دهقان (۱۳۸۴) و گزارش‌های قوه قضائیه نیز مورد اشاره قرار گرفته است. نتایج به‌دست‌آمده در مجموع نشان می‌دهد که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در سطح متن قانونی یک قانون حبس‌زدا و مبتنی بر اصول جرم‌شناختی است، اما اجرای آن مستلزم اصلاحات ساختاری، بهبود زیرساخت‌های اجرایی، آموزش قضات و تغییر نگرش فرهنگی در جامعه است. بدون این اصلاحات، ظرفیت‌های قانونی همچنان بلااستفاده باقی می‌ماند و شدت ضمانت‌اجراها به میزان قابل توجهی کاهش نخواهد یافت.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل تحولات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که قانون‌گذار، برخلاف قانون پیشین، تلاش کرده است تا میان نیازهای سنتی حقوق کیفری و الزامات جرم‌شناختی جدید نوعی توازن ایجاد کند. در حالی که قانون ۱۳۷۰ بر چارچوب‌های ثابت فقهی و

مجازات‌های صلب تکیه داشت، قانون ۱۳۹۲ به گونه‌ای نوشته شده است که از درون خود امکان انعطاف، فردی‌سازی و کاهش شدت ضمانت اجرای کیفری را فراهم کند. بررسی دقیق مواد مربوط به درجه‌بندی مجازات‌ها، نهادهای ارفاقی و سازوکارهای جدید مانند تعویق صدور حکم، دوره مراقبت، مجازات‌های جایگزین حبس، آزادی مشروط و توجه به وضعیت روانی و شخصیت بزهکار نشان می‌دهد که سیاست کیفری ایران، دست کم در سطح متن قانونی، از تمرکز سنتی بر حبس فاصله چشم‌گیری گرفته و به سمت یک نظام سنجیده‌تر و ملایم‌تر حرکت کرده است.

با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این دگرگونی تقنینی در عمل با چالش‌هایی مواجه شده است. نخستین چالش مربوط به نظام درجه‌بندی ماده ۱۹ است که هرچند ساختارمند به نظر می‌رسد، اما در اجرای آن نوعی ناهماهنگی مشاهده می‌شود. برای مثال، قرار دادن مجازات‌های متفاوت در یک درجه یا گسترده بودن دامنه حداقل و حداکثر مجازات باعث شده که قاضی در برخی پرونده‌ها امکان اعمال سلیقه شخصی بیشتری داشته باشد؛ امری که اگرچه گاهی به نفع متهم تمام می‌شود، اما در مواردی نیز سبب اعمال مجازات‌های شدیدتر می‌شود. از سوی دیگر، اختلافات میان تعزیرات منصوص شرعی و تعزیرات غیرمنصوص همچنان موجب محدود شدن اختیارات قاضی در تخفیف یا تبدیل مجازات است؛ محدودیتی که عملاً بخشی از جرائم تعزیری را از قلمرو سیاست حبس‌زدایی خارج نگه می‌دارد.

عامل مهم دیگر در تحلیل یافته‌ها، بررسی ساختارهای اجرایی کشور است. قانون‌گذار با پیش‌بینی نهادهایی مانند خدمات عمومی رایگان، دوره مراقبت و نظارت الکترونیکی نشان داده که در پی کاهش حبس است؛ اما اجرای این نهادها به زیرساخت‌هایی نیاز دارد که در بسیاری از نقاط کشور هنوز وجود ندارد. دستگاه‌هایی که باید محکومان را برای انجام خدمات عمومی بپذیرند، توان یا آمادگی کافی ندارند. بسیاری از استان‌ها هنوز زیرساخت نظارت الکترونیکی را کامل نکرده‌اند و حتی در مواردی که امکان اجرا وجود دارد، قاضی به دلیل نگرانی از واکنش جامعه، ترجیح می‌دهد مجازات سالب آزادی را انتخاب کند. این مسئله نشان می‌دهد که سیاست جنایی تقنینی بدون تقویت سیاست جنایی قضایی و اجرایی نمی‌تواند اهداف خود را محقق کند. بر اساس داده‌های موجود، فرهنگ کیفری جامعه نیز یکی از عوامل مهم در ناکارآمدی نسبی سیاست حبس‌زدایی است. جامعه‌ای که سال‌ها به‌طور سنتی مجازات زندان را به‌عنوان «مجازات واقعی» تلقی می‌کرده، اکنون در برابر مجازات‌های جایگزین نوعی مقاومت روانی دارد. بسیاری از شهروندان تصور می‌کنند که مجازات‌های غیرحبسی از بازدارندگی کافی برخوردار نیستند و در نتیجه قاضی نیز در فضایی قرار می‌گیرد که تصمیم او تحت تأثیر این نگاه عمومی قرار می‌گیرد. تا زمانی که گفتمان کیفری جامعه دگرگون نشود، قانون‌گذار به‌تنهایی نمی‌تواند شدت ضمانت اجراها را کاهش دهد.

تحلیل نهایی یافته‌ها نشان می‌دهد که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ یک قانون حبس‌زدا در سطح «نص» است اما نه در سطح «اجرا». این قانون ظرفیت‌های چشم‌گیری برای کاهش مجازات‌های سالب آزادی و فردی‌سازی مجازات‌ها دارد؛ از جمله این ظرفیت‌ها می‌توان به توسعه ابزارهای تشخیص شخصیت، الزام قاضی به توجه به انگیزه، سوابق خانوادگی، وضعیت روانی و اجتماعی متهم و همچنین افزایش کیفی نهادهای ارفاقی اشاره کرد. اما در عمل، مجموعه‌ای از موانع فرهنگی، ساختاری، اجرایی و فقهی مانع از آن می‌شود که تأثیر این ظرفیت‌ها به‌طور کامل ظاهر شود. بنابراین باید میان «قانون» و «کارکرد قانون» تفاوت قائل شد. قانون به‌تنهایی کافی نیست و اجرای درست آن مستلزم هماهنگی بین دستگاه قضایی، نهادهای فرهنگی، سیستم‌های حمایتی و حتی رسانه‌هاست.

نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که اصلاحات انجام‌شده در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، نقطه عطفی در تحول سیاست جنایی ایران است. این قانون، برخلاف قانون پیشین، دارای ساختاری است که ظرفیت‌های لازم برای کاهش شدت مجازات‌ها، جلوگیری از تراکم جمعیت کیفری، تقویت عدالت فردمحور و توجه به شخصیت و وضعیت روانی بزهکار را فراهم می‌کند. درجه‌بندی مجازات‌ها، توسعه نهادهای ارفاقی و ایجاد امکان استفاده از مجازات‌های جایگزین همگی نشانه‌هایی از میل قانون‌گذار به سوی سیاست حبس‌زدایی

است. در سطح نظری، این سیاست‌ها هماهنگ با یافته‌های جرم‌شناختی و ملاحظات فقهی هستند و از این جهت می‌توان گفت قانون‌گذار به سمت یک سیاست جنایی عقلانی‌تر حرکت کرده است.

اما پژوهش نشان داد که این اصلاحات در عمل با محدودیت‌هایی جدی روبه‌رو است. ناهماهنگی‌های موجود در نظام درجه‌بندی، تعارض تعزیرات منصوص و غیرمنصوص، کمبود زیرساخت‌های اجرایی، فقدان شبکه گسترده نظارت الکترونیک و نبود آموزش کافی برای قضات و مجریان، همگی عواملی هستند که موجب کاهش کارآمدی این سیاست‌ها می‌شوند. همچنین مقاومت فرهنگی جامعه و برداشت سنتی مردم و برخی قضات از مفهوم «عدالت کیفری» سبب شده که مجازات زندان همچنان به‌عنوان ابزار اصلی پاسخ‌دهی به جرم تلقی شود.

با وجود این چالش‌ها، باید تأکید کرد که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ شروع یک روند است نه پایان آن. این قانون مسیر حرکت سیاست جنایی ایران را مشخص کرده، اما تحقق کامل اهداف آن نیازمند تقویت نهادهای اجرایی، افزایش آگاهی عمومی، ایجاد زیرساخت‌های لازم، اصلاح برخی خلأهای قانونی و آموزش قضات درباره فلسفه و اهداف واقعی مجازات‌های جایگزین و نهادهای ارفاقی است. در نهایت، می‌توان گفت در حالی که تغییرات تقنینی زمینه یک سیاست حبس‌زدای پیشرو را فراهم کرده است، تحقق کامل این سیاست تنها زمانی ممکن خواهد بود که اجرای قانون با همان دقت، هماهنگی و دوراندیشی همراه باشد که قانون‌گذار در تدوین آن به نمایش گذاشته است. به بیان دیگر، قانون ۱۳۹۲ بذریع اصلاح را کاشته، اما رشد و ثمر آن وابسته به چگونگی اجرا و پذیرش آن در بدنه قضایی و اجتماعی کشور است.

منابع

- آشوری، محمد (۱۳۸۲). جایگزین‌های زندان یا مجازات بینابین. تهران: نشر گرایش.
- آشوری، محمد (۱۳۷۵). آیین دادرسی کیفری. تهران: نشر سمت.
- بوشهری، جعفر (۱۳۸۱). حقوق جزا/دعای جزایی. تهران: نشر انتشار.
- بهرامی، بهرام (۱۳۸۳). اجرای احکام کیفری. تهران: نشر نگاه بینه.
- باهری، محمد (۱۳۸۸). نگرشی بر حقوق جزای عمومی. تهران: نشر مجد.
- حسینی، سید محمد (۱۳۸۳). سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر سمت.
- دهقان، حمید (۱۳۸۴). شمیم عدالت: تحلیل مفهوم عدالت و تأثیر آن بر حقوق کیفری. قم: نشر رسالت.
- جعفری، یزدیان (۱۳۹۱). چرایی و چگونگی مجازات. تهران.
- جعفری، احمد و سراج‌زاده، حسین (۱۳۹۰). «جرم و مجازات: مقایسه مجازات پیشنهادی نمونه‌ای از دانشجویان با قوانین مجازات در ایران». علوم اجتماعی - بررسی مسائل اجتماعی ایران.
- نوربها، رضا (۱۳۷۷). زمینه جرم‌شناسی. تهران: نشر گنج دانش.
- مهرپور، حسین (۱۳۶۸). «سرگذشت تعزیرات». مجله قانون و کلا.
- منصورآبادی، عباس (۱۳۸۲). جایگزین‌های زندان یا مجازات بینابین. تهران: نشر گرایش.

- قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۱). عدالت حقوقی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ رحیمی‌نژاد، اسماعیل (۱۳۸۷). «مجازات نامتناسب و مغایر با کرامت انسانی». فصلنامه حقوق.
- حاجی‌ده‌آبادی، محمدعلی (۱۳۸۳). «اصلاح مجرمین در سیاست جنایی تقنینی ایران». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- رهگشا، امیرحسین (۱۳۷۷). نگرشی بر قانون نحوه محکومیت‌های مالی. تهران.
- داوودی گرماردی، هما (۱۳۸۴). «مکتب نئوکلاسیک نوین و احیای رویکرد سزادهی». دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- محقق‌داماد، سید مصطفی (۱۳۷۹). قواعد فقه بخش جزایی. تهران: مرکز نشر علوم انسانی.
- بکاریا، سزار (۱۳۷۴). رساله جرائم و مجازات‌ها. ترجمه محمدعلی اردبیلی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳). مراقبت و تنبیه. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده.
- محسنی، مرتضی (۱۳۵۴). کلیات حقوق جزا. تهران: گنج دانش.
- نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری (مجموعه نظرها، ۱۳۴۲).